

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

اجرای اصل در مشتق

مرحوم آخوند فرمودند که در این مسئله‌ی مشتق در مسئله‌ی اصولیه‌اش اصلی که ما جاری کنیم نداریم؛ اما در مسئله‌ی فقهیه و فرعیه، در بعضی از موارد اصاله البرائة را جاری کردند و در بعضی از موارد استصحاب را جاری کردند.

در مقابل مرحوم آخوند، مرحوم محقق خوئی (قدس سره الشریف) در کتاب محاضرات، ایشان فرمودند که به نظر ما در هر دو مورد باید برائت جاری شود و در ما نحن فیه اصلاً جای جریان استصحاب نیست.

فرمودند که مرحوم آخوند استصحاب را در حکم جاری کرد. فرمود آن وقتی که زید متلبس به علم است، اگر مولا گفت اُکرم العلماء، زید هم وجوب اکرام پیدا می‌کند. بعد که علم از زید منقضي شد ما شک می‌کنیم که آیا وجوب اکرام باقی است یا نه، مرحوم آخوند فرمودند که استصحاب می‌کنیم که وجوب اکرام دارد.

مرحوم آخوند فرمودند بعد از اینکه علم منقضي شد ما وجوب اکرام را استصحاب می‌کنیم. این جا به طور کلی دو بحث وجود دارد؛ یکی این است که مرحوم آخوند صحبتی از استصحاب در موضوع نفرمودند و بحث را آوردند روی استصحاب در حکم. بنابراین ما باید مسئله را هم از نظر موضوع بررسی کنیم و هم از نظر حکم. و لو اینکه جای اصلی این بحث در استصحاب است، اما اینجا هم به یک مقداری باید به آن اشاره کنیم.

آیا استصحاب در موضوع جاری می‌شود یا نه، دو نظریه وجود دارد. استصحاب موضوع را اول تصویر بکنیم در اینجا، استصحاب در موضوع به این است که بگوییم ما شک می‌کنیم این زید قبلاً عنوان عالم بر او منطبق بود، مفهوم عالم بر زید منطبق بود. از جهت اینکه آیا مشتق برای خصوص متلبس است یا برای اعم، ما از این جهت شک می‌کنیم بعد از آنی که علم از او منقضي شد آیا می‌توانیم به او بگوییم عالم یا نه؟

آیا در موضوع در صورتی که شبهه‌ی ما از جهت شک در مفهوم باشد ما می‌توانیم استصحاب جاری کنیم یا نه؟

در سایر موضوعات که منشأ شک ما شبهه‌ی مفهومی نیست، منشأ شک ما یک امور خارجیه است. مثلاً زید قبلاً عادل بوده، حالا یک شرایطی پیش آمده ما شک می‌کنیم که آیا عدالتش را از دست داده یا خیر؟ در این مواردی که ما شک ما در موضوع مسبب از شبهه‌ی مفهومی نباشد همه‌ی علما استصحاب را جاری می‌دانند.

می‌گویند زید دیروز عادل بوده امروز شک می‌کنیم عادل است یا نه، استصحاب عدالت می‌کنیم. زید دیروز زنده بوده امروز شک می‌کنیم زنده است یا نه، استصحاب حیات می‌کنیم. اما در ما نحن فیه که بحث واقع شده که آیا استصحاب در موضوع جریان دارد یا نه، علتش این است که منشأ شک و شبهه‌ی ما مفهوم است. یعنی چون ما نمی‌دانیم مفهوم عالم آیا خصوص متلبس را

شامل می‌شود یا اعم از متلبس و منقضي، در این بحث کردند.

آیا زیدي که دو روز پیش متلبس به علم بود و ما در مفهوم عالم شك داریم، امروز می‌توانیم عالم بودن زید را استصحاب کنیم یا نه؟ گروهی گفتند ارکان استصحاب در اینجا تمام است. در استصحاب ما یقین سابق و شك لاحق می‌خواهیم این یقین سابق و شك لاحق در اینجا وجود دارد. ما یقین داشتیم به عالمیت زید و الآن هم شك داریم در عالمیت زید، یقین سابق و شك لاحق ارکان استصحاب تمام است پس عالمیت را استصحاب می‌کنیم.

اما بعضی دیگر گفتند که ما در مواردی که شك در موضوع داریم و منشأ شك از باب مفهوم و شك در مفهوم است، ما نمی‌توانیم استصحاب کنیم. برای اینکه اگر بخواهیم خود مفهوم من حیث هو مفهوم را استصحاب کنیم، می‌گوییم قبلاً يك مفهومی به نام علم بود، یقین داشتیم به آن، حالا شك می‌کنیم آیا همان مفهوم موجود است یا خیر، نمی‌شود استصحاب کرد چون دو اشکال دارد؛ یکی این است که مفهوم من حیث هو مفهوم این موضوع برای اثر شرعی نیست. و در استصحاب، استصحاب در موردی جریان دارد که آن مستصحب یا خودش حکم شرعی باشد و یا موضوع برای حکم شرعی باشد.

مفهوم من حیث هو مفهوم این خودش اثر شرعی ندارد. مثل سایر مفاهیم، سایر مفاهیم چطور اثر شرعی ندارد، استصحاب در سایر مفاهیم هم جریان ندارد. مثلاً بگوییم قبلاً مفهوم انسان بود حالا شك می‌کنیم که این مفهوم موجود است یا نه، استصحاب کنیم بقای مفهوم انسان را.

اشکال دوم این است که - این هم در حقیقت معلول همان اشکال اول است - چنین استصحابی می‌شود اصل مثبت، ما می‌گوییم این مفهوم قبلاً بوده و حالا شك داریم در این که هست یا نه، با استصحاب ابقاء می‌کنیم وجود مفهوم را، و وجود مفهوم آن وقت آثار شرعیه بر آن بار می‌شود و این اصل می‌شود مثبت، شما با استصحاب يك چیزی را اثبات کردید که خودش نه حکم شرعی است و نه اثر شرعی.

بنابراین ما در استصحاب نمی‌توانیم مفهوم من حیث هو مفهوم را استصحاب کنیم، در نتیجه مسئله روی ذات موضوع می‌آید و اینجا مسئله این است که در ذات موضوع باز ارکان استصحاب وجود ندارد.

مثالی که زدند این است، گفتند که در باب غروب ما نمی‌دانیم مغرب یا غروب مفهومش آیا غروب به معنای استتار القرص است که اهل سنت می‌گویند، اهل سنت می‌گویند وقتی قرص خورشید در افق مستور شد، اینجا وقت نماز مغرب است، یا غروب عبارت از زوال حمري مشرقیه عن قمة الرأس است، در این اختلاف است.

يك وقتی مسئله‌ی حکم شرعی را مطرح می‌کنیم که هنوز به آن نرسیدیم. پس خود موضوع را استصحاب می‌کنیم. می‌گوییم بعد از آنی که استتار قرص شد و قبل از زوال حمري مشرقیه ما شك می‌کنیم که آیا غروب محقق است یا خیر؟ اینجا جایی برای استصحاب نیست. چرا؟ چون گفتیم که اگر مفهوم غروب باشد، مفهوم که موضوع برای اثر شرعی نیست. اگر واقع غروب باشد، واقع غروب اگر استتار القرص است که ما داریم این واقع را به عیان می‌بینیم که محقق شده ما شکی نداریم، اگر غروب زوال حمري مشرقیه باشد آن هم یقیناً محقق نشده.

پس اگر غروب، استتار القرص باشد. یقیناً محقق شده، ما شك لاحق نداریم، اگر غروب زوال حمري مشرقیه باشد یقیناً محقق نشده. پس ما نسبت به دو طرف قضیه یقین داریم، منتهی یا یقین به تحقق یا یقین به عدم تحقق و ما شکی در اینجا نداریم. حالا که شك نداریم ارکان استصحاب هم وجود ندارد لذا استصحاب در اینجا جریان ندارد.

از کلمات مرحوم آخوند استفاده می‌شود - چون در این قسمت عبارت ایشان را ببینید، ایشان اصلاً صحبتی از جریان استصحاب در موضوع نفرموده-، در استصحاب در موضوع، آن جایی که منشأ شك ما، شك در مفهوم باشد، مرحوم آخوند هم استصحاب در موضوع را جاری نمی‌داند و حق هم با ایشان هست.

در موضوعات ما باید به طور کلی این نظریه را بدهیم و بگوییم در موضوعاتی که منشأ شك يك سري عوامل خارجی باشد، استصحاب در موضوع جاری است. زید دیروز عادل بوده امروز من دیدم نمازش را مثلاً عمداً تأخیر انداخت شك می‌کنم که آیا عادل است یا نه، اینجا استصحاب در عدالت جاری است، اما یا مثلاً دیروز زید عادل بوده من شك می‌کنم که آیا دروغ گفته که عدالتش از بین برود یا دروغ نگفته است عدالت را استصحاب می‌کنیم.

اما در موضوعاتی که منشأ شك در آن موضوعات، شك در مفهوم باشد، اینجا حق این است که استصحاب در موضوع جریان ندارد و همین حرف در کلمات مرحوم محقق خوئی هم در محاضرات وجود دارد.

باقی می‌ماند این مسئله، کسانی که می‌گویند استصحاب در موضوع جریان دارد، دیگر نیازی به استصحاب در حکم ندارند. چرا؟ علتش این است که مکرر خوانده‌اید با اجرای اصل در موضوع، دیگر نوبت به اصل در حکم نمی‌رسد.

آنهایی که می‌گویند اینجا می‌شود استصحاب کرد که دیروز زید عالم بوده امروز شك می‌کنیم استصحاب می‌کنیم عالمیت را، وجوب اکرام می‌آید. پس کسانی که استصحاب در موضوع را جاری می‌دانند دیگر نیازی به اجرای استصحاب در حکم ندارند؛ اما کسانی که می‌گویند استصحاب در موضوع جریان ندارد. اینها دو گروه شدند، بعضی‌ها مثل مرحوم آخوند خراسانی استصحاب در حکم را جاری می‌دانند و بعضی‌ها مثل مرحوم آقای خوئی و بعضی از اساتید ما استصحاب در حکم را هم جاری نمی‌دانند.

ببینیم آنهایی که استصحاب در حکم را جاری نمی‌دانند، چرا؟ آنها می‌گویند که یکی از شرایط استصحاب وحدت بین قضیه‌ی متیقنه و قضیه‌ی مشکوکه است. وحدت بین قضیه‌ی متیقنه و قضیه‌ی مشکوکه، یکی از اموری که در آن دخالت دارد، بقاء الموضوع است. اگر موضوع دو تا شد، من یقین داشتم به اینکه نماز جمعه در زمان حضور واجب است، اما حالا شك کنم به وجوب نماز جمعه در زمان غیبت. اینجا دو تا موضوع می‌شود. در این فرضی که بنده عرض کردم موضوع مختلف می‌شود.

در استصحاب ما یقین و شك می‌خواهیم. متعلق یقین و شك باید يك چیز باشد. همانی که انسان به او یقین دارد به همان هم شك پیدا کند؛ اما اختلافش در زمان است. زمان متیقن و زمان مشکوک در باب استصحاب دو تا است.

حالا که متیقن و مشکوک باید یکی باشد، معنایش این است که قضیه‌ی متیقنه و قضیه‌ی مشکوکه باید متحد باشد.

در ما نحن فیه این چنین نیست. در همین مثال غروب، این جا می‌گوییم قبل از آنی که قرص خورشید در افق مستور بشود، نماز عصر واجب بوده، ما شك می‌کنیم که آیا بعد از استتار قرص و قبل از زوال حمزه‌ی مشرقیه نماز عصر واجب است یا نه، نمی‌توانیم استصحاب کنیم وجوب نماز عصر را. چرا؟ چون قضیه‌ی متیقنه و مشکوکه‌ی ما مختلف است به دلیل اینکه موضوع باقی نیست، چرا؟ چون نماز عصر واجب بود به عنوان نهار؛ اما حالا نمی‌دانیم آیا موضوع، یعنی نهار آیا الآن باقی است یا خیر؟

الآن ممکن است نهار از بین رفته باشد و شب شده باشد. لذا موضوع وحدت باقی نیست اگر موضوع باقی نشد قضیه‌ی متیقنه و مشکوکه‌ی ما متعدد می‌شود. اگر این قضیه‌ها متعدد شد دیگر جایی برای جریان استصحاب نیست.

این بیانی است که مرحوم آقای خوئی دارند؛ اما مرحوم آخوند همانطوری که ملاحظه فرمودید ایشان می‌فرماید ما آن زمانی که زید متلبس به علم بوده، یقین به وجوب اکرام داریم، بعد از آنی که علم از زید منقضي شد ما وجوب اکرام را استصحاب می‌کنیم.

اینجا يك تفصیلی در بعضی از کلمات وجود دارد که دقیق و خوب است و آن این است که آن عنوانی که در این حکم و در موضوع حکم دخالت دارد، باید ببینیم آن عنوان، حیثیت تقییدیه است یا حیثیت تعلیلیه. این را خوب دقت کنید. يك وقت است که ما می‌گوییم وجوب اکرام برای ذات زید جعل شد، و علم عنوان حیثیت تعلیلیه را دارد. قبلاً فرق بین این دو را ملاحظه کردید، حیثیت تعلیلیه جزء الموضوع نیست. موضوع ذات زید است و اگر بعداً علم هم از بین رفت، چون موضوع که همان زید است باقی است، وجوب اکرام را استصحاب می‌کنیم.

اما اگر گفتیم علم مثل نهار برای وجوب نماز عصر که حیثیت تقییدیه است، علم هم عنوان حیثیت تقییدیه را دارد حیثیت و عنوان اگر عنوان تقییدی شد، می‌شود جزء الموضوع و بعد از آنی که علم از بین رفت موضوع دیگر باقی نیست.

پس هم فرمایش مرحوم آخوند درست است و هم فرمایش مرحوم آقای خوئی. فرمایش آخوند در فرضی درست است که عنوان آن حیثیت، حیثیت تعلیلیه باشد، که این ذات به جهت علمی که داشت واجب الإکرام بود، الآن شك داریم که علم از بین رفته یا خیر، در نتیجه شك داریم وجوب اکرام است یا نه، استصحاب می‌کنیم وجوب اکرام را.

اما در مسئله‌ی نماز عصر، نماز عصر به عنوان روز واجب است، یعنی نهار بودن به عنوان حیثیت تقییدیه است، اگر حیثیت، حیثیت تقییدیه شد بعد از اینکه نهار بودن برای ما بقائش مشکوک است ما شك در بقای موضوع داریم و با شك در بقای موضوع دیگر استصحاب در حکم جاری نمی‌شود. این خلاصه‌ی مطالبی که در اینجا باید گفته شود.

نتیجه

پس علماء مجموعاً سه گروه هستند: يك گروه استصحاب در موضوع را جاری می‌دانند، گروه دوم استصحاب در موضوع را جاری نمی‌دانند اما در حکم را جاری می‌دانند مثل مرحوم آخوند خراسانی، گروه سوم استصحاب را نه در موضوع جاری می‌دانند و نه در حکم، مثل مرحوم آقای خوئی؛ اما يك تفصیلی هم که در بعضی از کلمات تلامذه ایشان وجود دارد هست که باید بین حیثیت تعلیلیه و حیثیت تقییدیه ما فرق بگذاریم که به نظر ما هم همین بیان، بیان صحیحی است باید در اینجا بین این دو حیثیت فرق گذاشته شود.

تمام این حرفها که آیا استصحاب را جاری کنیم یا خیر، در فرضی است که ما يك دلیل عامی در مسئله نداشته باشیم. اما اگر يك دلیل عامی در مسئله داریم و شبهه‌ی ما شبهه‌ی مفهومیه است و مردد بین اقل و اکثر است، همه می‌گویند در اقل عام تخصیص می‌خورد و نسبت به اکثر باید رجوع به عموم کنیم.

اگر مولا بگوید أکرم العلماء، این عام ما است بعد بگوید که لا تکرّم فساد العلماء، این خاص است. اگر فرض کنیم فساد مفهوماً مردد است؛ آیا فاسق به خصوص مرتکب کبیره می‌گویند یا نه آن کسی که صغیره را هم مرتکب شود به آن هم فاسق می‌گویند، اینجا مفهوم مردد است بین اقل و اکثر. در اینجا می‌گویند فاسق نسبت به آن مورد یقینی که اقل است مخصص عام است؛ یعنی اگر کسی مرتکب کبیره شد عام دیگر در آنجا حجیت ندارد و جریان پیدا نمی‌کند اما نسبت به زائد عام حجیتش باقی است.

در ما نحن فیه هم همینطور است. ما يك شبهه‌ی مفهومیه داریم نمی‌دانیم عالم خصوص متلبس به مبدءاً را شامل می‌شود یا اعم

از متلبس و منقضي را. اینجا که ما شبهه‌ي مفهومیه داریم مردد است بین اقل و اکثر اگر ما يك عام كلي داشته باشیم، در اکثر به عام رجوع می‌کنیم و اگر عام نداشته باشیم نوبت مسئله‌ي استصحاب است.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ